

زیبایی‌شناسی فراهنجاری‌های نحوی در سوره مبارکه «توبه»**

جواد محمدزاده^۱

صلاح الدین عبدی^۲

مرتضی قائمی^۳

چکیده

فراهنجاری، یکی از اصطلاحات متداول در سبک‌شناسی است که در نتیجه خروج از نُرم (norm) عادی زبان به وجود می‌آید. این پدیده در لایه‌های «آوایی»، «نحوی»، «واژگانی» و «معنایی» رخ می‌دهد، اما مقاله حاضر، پدیده فراهنجاری نحوی «اللانهجی»، را مورد بررسی قرار داده است. مقصود از فراهنجاری نحوی یعنی خروج از قوانین حاکم بر نحو زبان هنجار و از آنجا که «تناوب»، «تضمین» و «التفات» پدیده‌هایی پر بسامد در سوره مبارکه توبه هستند و منجر به «ادبیت» یک اثر ادبی می‌شوند؛ لذا مقاله حاضر تلاش کرده است تا با روش سبک‌شناسی و شیوه توصیفی - تحلیلی، این سه پدیده را مورد بررسی قرار دهد. هدف اصلی از نگاشتن این مقاله، بیان زیبایی‌شناسی و اغراض دلالتی این سه پدیده هنجارگریز است. برآیند این جستار حاکی از آن است که تضمین نحوی در مقایسه با تناوب و التفات از بسامد بیشتری برخوردار بوده و زیبایی‌شناسی آن علاوه بر تکرارزدایی، ایجاز در اسلوب و شمولیت در معناست. همچنین در این سوره مبارکه سه نوع التفات (معجمی، ضمائر و عددی) به کار رفته است که اغراضی چون تاکید، تکرارزدایی و جلب توجه مخاطب را موجب شده است.

کلیدواژه‌ها: سوره توبه، سبک‌شناسی، آشنایی‌زدایی، تضمین نحوی، التفات.

**تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۰۲

javadmohammadzadeh59@yahoo.com

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی

s.abdi57@gmail.com

۲- نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

mortezaaghaemi2@gmail.com

۳- استاد عضو هیات علمی دانشگاه بوعلی سینا. همدان

۱ - مقدمه

یکی از ویژگی‌های بارز متن قرآنی که آن را از سایر متون دینی و ادبی متمایز می‌کند، بسامد هنجارگریزی‌های نحوی، صرفی، و بلاغی است که این امر به نوبه خود یکی از شکل‌های هنرآفرینی و ادبیت متن قرآنی را رقم زده است. پدیده هنجارگریزی، یکی از مهمترین ارکان پژوهش‌های سبک‌شناسی است که «به هنری شدن زبان و شکل‌گیری سبک خلّاق می‌انجامد» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۴۱). از آنجا که این پدیده سبب "تشخص" و برجستگی در گفتار و نوشتار می‌شود، لذا مهمترین عامل برای تعیین سبک است. فراهنجاری، گونه‌های مختلفی دارد که برخی از آن‌ها در سطح فیزیکی زبان و برخی در سطح ساختی و برخی در سطح معنایی رخ می‌دهد؛ اما آنچه در این مقاله مورد توجه قرار گرفته، بررسی هنجارگریزی‌های سوره مبارکه توبه در حوزه نحو زبان معیار است. فراهنجاری نحوی، که در سطح ساختی زبان رخ می‌دهد یعنی «توسّع و تنوع در حوزه نحوی زبان که از مهمترین عوامل تشخیص زبان ادب است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۲۶). به عبارت دیگر، انحراف از قوانین حاکم بر همنشینی واژه‌ها و به هم ریختن نحو جمله‌ها در زبان معمول و معیار است که این هنجارشکنی‌ها «اگر به صورتی باشد که در کلام شخص به یک عادت زبانی بدل شود و ویژگی سخن وی به حساب آید، نحو شخصی وی را شکل می‌دهد.» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۴۴) نکته‌ای که نباید از آن غافل بود این است که هر گونه گریز از هنجار نحوی را نمی‌توان فراهنجاری نحوی دانست بلکه باید شروطی چون جهت‌مندی و هدف‌مندی را دارا باشند. از نظر شفیعی کدکنی، پدیده هنجارگریزی باید دو شرط زیر را داشته باشند: ۱. اصل جمال‌شناختی (aesthetic) یعنی اینکه خواننده یا شونده یا اهل زبان، بعد از فرایند هنجارگریزی، نوعی زیبایی در آن احساس کند. ۲. اصل رسانگی (communication)، یعنی خواننده علاوه بر احساس لذت جمال‌شناختی، باید در حدود منطق شعر، احساس‌گوینده را تا حدی بتواند دریابد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۱۳ - ۱۴) از آنجا که پدیده‌هایی چون تناوب، تضمین و التفات، دارای دو ویژگی اساسی یعنی: ۱- خروج از ساختار هنجار و اصلی. ۲- دارای هدفی زیبایی‌شناسی هستند، به این ترتیب پدیده‌هایی سبک‌ساز و هنرآفرین به شمار می‌روند. این پژوهش در تلاش است تا با شیوه توصیفی - تحلیلی، مهمترین اغراض استفاده از این عناصر را در سوره مبارکه «توبه» مورد بررسی قرار داده، سپس نقش دلالتی هر یک از آن‌ها را بیان و تفاوت موجود میان دلالت‌های ژرف

ساخت و روساخت را مشخص کند. یکی از مهمترین شاخصه‌های سبک‌شناسی، بسامد بالای یک تکنیک و هنجارگریزی است و از آنجا که پدیده‌ها تناوب و التفات بسامد بالایی در سوره مبارکه توبه دارند؛ لذا نقش مهمی در تعیین سبک این سوره ایفا نمودند از جهتی دیگر به دلیل طولانی بودن این سوره مبارکه شواهد مثال بیشتری برای تحلیل این نوع پدیده‌ها وجود دارد. سولاتی که این مقاله در صدد پاسخگویی به آن‌ها است:

- کدام یک از گونه‌های تناوب در دو سوره «توبه» بیشترین بسامد را داشته است؟
- بر اساس کدام قرینه، صیغه‌های متناوب و ژرف ساخت‌های آن مشخص می‌شود؟
- مهمترین اغراض استفاده از تناوب، تضمین و التفات چیست؟

۱-۱- فرضیه‌های پژوهش

- در این سوره مبارکه، تناوب در هر سه قسم کلمه رخ داده است، با این تفاوت که تناوب در فعل که از آن با عنوان «تضمین نحوی» یاد می‌شود، در مقایسه با گونه‌های دیگر، از بسامد بیشتری برخوردار است.
- قرینه‌ای که ما را در تعیین تضمین نحوی رهنمون می‌سازد، غالباً قرینه تخصیص یا قانون هم‌جواری است.
- مهمترین جنبه زیبایی‌شناسی تناوب و التفات، علاوه بر تکرارزدایی، ایجاز در تعبیر است، ضمن اینکه مهمترین هدف استفاده از تضمین نحوی، شمولیت معنایی، دقت در تعبیر و اقتصاد لغوی است.

۱-۲- پیشینه‌های پژوهش

- در زمینه آشنایی‌زدایی در قرآن کریم، تا کنون رساله‌ها و مقالات زیادی به رشته تحریر در آمده است که هر یک از آن‌ها از زاویه‌ای به این متن مقدس نگریسته‌اند، که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:
- «أسلوبیة الانزیاح فی النص القرآنی». أحمد غالب النوری (۲۰۰۸م)؛ در این پایان نامه، ضمن تعریف آشنایی‌زدایی، در سه مبحث «آشنایی‌زدایی معنایی»، «آشنایی‌زدایی نحوی» و «آشنایی‌زدایی صرفی» آیه‌هایی از قرآن را به صورت آماری مورد تحلیل قرار داده است.
- «ظاهرة أسلوبیة فی سورة النمل» «دراسة أسلوبیة». هدیة جیلی (۲۰۰۷م)؛ در این پایان نامه، در چارچوب نظری به صورت مفصل مفهوم آشنایی‌زدایی (انزیاح) را هم از دیدگاه زبان‌شناسان معاصر

عرب و هم از دیدگاه زبان‌شناسان غربی بیان کرده است، سپس آیه‌های این سوره مبارکه را به صورت آماری، در لایه‌های مخلف آوایی، صرفی، نحوی، و معنایی مورد بررسی قرار داده است.

- "جمالیة الانزیاح البیانی فی المفارقة القرآنیة". حمید عباس‌زاده، محمد خاقانی (۲۰۱۲م)؛ در این مقاله، پارادوکس (المفارقة) را به عنوان یکی از مشخصه‌های سبکی متن قرآنی مورد بررسی قرار داده اند. پیداست که این پدیده زیر مجموعه آشنایی‌زدایی معنایی قرار می‌گیرد، که اهدافی را چون، هنجارگریزی، ایجاز، و.. در بر می‌گیرد.

- «العدول الصرفی فی القرآن الکریم»، ماجده صلاح حسن (۲۰۰۹م)، در این مقاله به فراهنجاری‌های صرفی در ساخت‌های افعال و اسماء و معانی مترتب بر چنین تغییراتی پرداخته است.

- "التضمن والتناوب فی العربیة بین النظریة والتطبیق" محمود محمود الدربینی، (۲۰۰۱م)، در این کتاب به اختلاف میان تناوب و تضمین اشاره داشته و در این میان برای صحت ادعای خود به نمونه‌هایی از اشعار شاعران دوره جاهلی و همچنین آیات قرآن پرداخته است.

اما وجه تمایز این مقاله با سایر مقالات در این است که شیوه کتابت این مقاله بر مبنای استقراء و تحلیل سبک‌شناختی است که منحصرأ در سوره "التوبة" صورت پذیرفته است، چون در این مقاله برخی از انواع تناوب در حرف، فعل و صیغه‌های اسمی و همچنین اشکال مختلف الثفات که از بسامد بالایی برخوردار بوده است با ذکر شواهد انتخاب و حقیقت این پدیده‌ها و اهداف پنهان در ورای آن و همچنین بیان قرینه‌هایی که ما را در پیدایی کلمه‌های متناوب رهنمون می‌سازد، مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- چار چوب نظری

۲-۱- آشنایی‌زدایی

آشنایی‌زدایی پدیده‌ای سبک‌شناختی است که نویسنده یا شاعر از آن به عنوان تکنیکی برای بیان هدفی معین استفاده می‌کند. این اصطلاح، از اساسی‌ترین مفاهیم مطرح شده در نظریه فرمالیست‌های روس است. در تعریف آشنایی‌زدایی می‌توان گفت: این اصطلاح، تمامی شگردهایی که زبان شعر را با زبان هنجار بیگانه می‌کند در بر می‌گیرد. بنا براین با برجسته‌سازی همراه است. (علوی مقدم، ۱۳۷۷:

۱۰۷) شفیع کدکنی در کتاب "رستاخیز کلمات" می‌نویسد: هر نوع نوآوری در هنر و ادبیات آشنایی‌زدایی است که حد و مرز ندارد و نیز امری نسبی است که با توجه به مخاطب، مصداق ناآشنا و بدیع یا معمولی و مکرر می‌یابد. در آشنایی‌زدایی، شاعر، تصاویر، فرمها و موتیفهای تکراری و آشنا را به گونه‌ای با زبان شعر خود زنده می‌کند که در ذهن مخاطب امری غریب و بدیع جلوه می‌کند. (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۹۱: ۹۹-۱۰۴) نورالدین السد معتقد است که آشنایی‌زدایی یعنی «انحراف کلام از کاربرد رایج و معمول، در واقع یک کنش زبانی است که در ساختار کلام بوجود می‌آید که به واسطه آن می‌توان طبیعت سبک ادبی را شناخت.» (السد، لاتا: ۱۷۹) آشنایی‌زدایی یعنی انتقال زبان از سطح عادی به سطح ابداعی تا جایی که از چارچوب معیارهای کل عدول می‌کند و به جای اینکه برای یک دال یک مدلول باشد، مدلول‌های متعددی برای یک دال بوجود می‌آید. (همان) بسیاری از پژوهشگران بر این دیدگاه که سبک همان آشنایی‌زدایی است تاکید کردند از جمله جان کوهن که سبک‌شناسی را دانش ویژه آشنایی‌زدایی‌ها به شمار آورده است و معتقد است «سبک یعنی هر آنچه که شایع و رایج نباشد و در قالب‌های قدیمی مورد استفاده قرار نگیرد؛ یعنی خروج از سطح عادی زبان. بنابراین، سبک یعنی اشتباهی آگاهانه» (کوهن، ۱۹۹۹م: ۳۵) از دیگر تعاریفی که بر این نظریه تاکید می‌ورزد، تعریف فالیری است که می‌نویسد: «سبک در جوهر خود یعنی انحراف از یک قاعده» (فضل، ۱۹۹۸م: ۶) از آنجا که تناوب، تضمین و التفات جانشینی کلمه‌ای به جای کلمه دیگر هستند، لذا مغایر با عرف و معیار زبانی می‌باشند؛ و از آنجا که منجر به برجستگی زبان می‌شوند، زیر مجموعه آشنایی‌زدایی قرار می‌گیرد.

۲-۱-۱- تناوب

از نظر لغوی، واژه تناوب از ریشه (ن و ب) گرفته شده و به معنای تبادل، قسمت کردن و جانشین شدن است: «ناب الشيء عن الشيء ینوب: قام مقامه.» (ابن منظور، بی‌تا: ریشه نوب) اما در اصطلاح، یعنی جانشین شدن کلمه‌های (اسم، فعل و حرف) به جای کلمه‌ای دیگر، به نحوی که معنای کلمه نخستین و کلمه جایگزین را در خود گنجانده و با توجه به بافت، جانشین کلمه نخستین شود. یکی از زیبایی‌های مفهوم تناوب در این است که نه تنها معنای نخستین واژه را نفی نمی‌کند؛ بلکه در آن واحد، هر دو معنا را در ذهن جایگزین می‌کند. (سلیمان، ۲۰۰۸م: ۹۱) تناوب به عنوان عاملی هنجارگریز در هر سه قسم کلمه رخ می‌دهد: ۱- تناوب در میان حروف ۲. تناوب در میان افعال (تضمین نحوی) ۳- تناوب در میان اسم

مسأله تناوب در میان حروف یکی از مسائلی بوده است که از گذشته محل اختلاف نحویان بوده و منشأ این اختلاف به دو مکتب بصره و کوفه بر می‌گردد به طوری که بصری‌ها اصطلاح تضمین را به کار بردند اما کوفی‌ها از اصطلاح تناوب استفاده کردند. «کوفی‌ها معتقدند که حرفی به جای حرف دیگر می‌آید اما بصری‌ها معتقدند که حرف در معنای وضعی و اصلی خود باقی می‌ماند و عامل آن متضمن معنای عامل دیگری می‌شود که با آن حرف می‌آید.» (الإشییلی، ۱۹۸۰م: ۲۳۶) به بیانی دیگر، تناوب در میان حروف یعنی «خروج حرف از معنای اصلی به معنای حرف جر دیگر؛ یا آوردن حرفی به جای حرف دیگر» (درباس، ۲۰۱۰م: ۴۵).

اما تناوب در میان افعال که از آن با عنوان تضمین نحوی نیز یاد می‌شود یعنی «لفظاً فعلی را در معنای حقیقی‌اش قصد می‌کنیم سپس فعلی دیگر را که مناسب با آن است، همراه با ذکر برخی از متعلقاتش لحاظ می‌کنیم.» (السامرائی، ۲۰۰۳م، ج ۳: ۱۱) و همچنین آمده است: «گاهی مواقع معنای یک لفظ را در لفظی دیگر (اشراب) یعنی می‌آمیزند و حکم آن را به آن لفظ می‌دهند، و آن تضمین نامیده می‌شود و فائده آن این است که یک کلمه؛ دو معنی و غرض را در آن واحد محقق می‌سازد.» (ابن هشام، بی تا: ۳۰۵) مهمترین انگیزه برای گفتن تضمین ایجاد هماهنگی و انسجام در ترکیب است «چون برخی حروف در برخی از ترکیب‌ها با فعلی که در کنارش قرار می‌گیرند، هم‌خوانی ندارند و آن حرف با ظاهر فعل و معنایش هماهنگ و منسجم نیست تا آنجا که آن حرف قرینه‌ای می‌شود که نشان می‌دهد معنای اصلی و وضعی فعل قصد نشده و مراد معنایی دیگر است، بدین ترتیب سخن از تضمین را به میان آوردند تا نوعی انسجام و هماهنگی در ترکیب ایجاد کنند.» (الدیرینی، ۲۰۰۱م: ۱).

اما مقصود از تناوب در اسم، یعنی جانشین شدن وصف (مشتق) به جای فعل حال ممکن است اسمی فاعل جانشین فعل شود یا اسم مبالغه و یا صفت مشبهه به گونه‌ای که در این نیابت غرضی زیبایی شناسی نهفته است. در این مقاله تمرکز روی صیغه‌هایی است که در این سوره بسامد بیشتری داشته است به نحوی که یک مشخصه سبکی را رقم زده اند.

۲-۱-۲- التفات

التفات یکی از شگردها و آرایه‌های ادبی است که با برجسته‌سازی و شکستن هنجارهای معمول زبان، موجب آشنایی‌زدایی، تعجب و شگفتی خواننده و در نهایت التذاذ هنری می‌شود. از نظر لغوی،

التفات مصدر باب افتعال، از ریشه "لفت" و به معنای "صرف"، یعنی روی برگردانیدن به سوی کسی یا چیزی است. ابن منظور در معنای این کلمه می‌نویسد: «لَفَتَ وَجْهَهُ عَنِ الْقَوْمِ: صَرْفَهُ، وَتَلَفَّتَ إِلَى الشَّيْءِ وَالتَّفَتَ إِلَيْهِ: صَرْفَ وَجْهَهُ إِلَيْهِ.» (ابن منظور، بی‌تا: مادهٔ لفت) معنای اصطلاحی این کلمه تفاوت چندانی با معنای لغوی آن ندارد؛ چون در معنای کلی، بیانگر دیگرگونی و انتقال از یک سبک کلامی به سبکی دیگر است، مشروط بر آن که مسند إليه در هر دو حالت یک چیز یا یک شخص باشد و تعبیر دوم شکل هنجارگریز ظاهر کلام به شمار آید. علمای بلاغت، در تعیین معنای دقیق التفات اختلاف نظر داشته و به دو گروه تقسیم شدند. گروه اول - که جمهور علمای بلاغت را شامل می‌شوند- حوزه معنایی التفات را محدود کرده و آن را فقط بر مخالفت ضمائر محصور کرده اند (القزوینی، ۱۹۹۳م، ج ۲: ۸۵). این در حالی است که گروه دوم - که در رأس آنها ابن اثیر قرار دارد- دایره معنایی التفات را وسعت بخشیده تا در کنار مخالفت میان ضمائر، مخالفت در صیغه افعال و عدد را نیز شامل شود. (ابن الاثیر، ۱۹۹۳م، ج ۲: ۱۹).

۳- تحلیل پدیده‌های تناوب و التفات در سوره مبارکه «توبه»

۱- ۱- تناوب در میان حروف

نکته‌ای که در فرایند تناوب میان حروف می‌بایست به آن توجه کرد این است که صحیح نیست بگوییم اگر مثلاً حرف "علی" می‌تواند جانشین حرف "إلی" شود یا در معنای "إلی" به کار رود پس همیشه چنین نیابتی درست است و می‌گوییم "وضعت الكتاب إلی الرف" در معنای: علی الرف. زبان عامیانه هر چند حروف را به جای حروف دیگر به کار می‌گیرد یا برای یک معنی بیش از یک حرف استفاده می‌کند؛ اما این امر همیشگی نیست.

ألف: جانشینی حرف «باء» به جای حرف «فی»

به عنوان مثال، خداوند متعال می‌فرماید: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ

كَثَرْتُمْ فَلَمْ تَغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَكَيْتُمْ مُدْبِرِينَ) (التوبة: ۲۵)

[شاهد مثال: بما رحبت]

ژرف ساخت این جمله به این ترتیب است: "ضاقت علیکم الأرض فی رحبها" و "الباء ههنا فی معنی "فی" و معناه: وضاحت علیکم الأرض فی رحبها وبرحبها، يقال منه: مکان رحیب آی: واسع وإنما سمیت الرّحَاب رحاباً لسعتها." (الطبری، ۲۰۰۱م، ج ۱: ۳۸۷) قرینه‌ای که ما را به شناخت چنین نیابتی رهنمون می‌سازد عبارت "ما رحبت" می‌باشد که در معنی، صفت کلمه پیش از خود یعنی "الأرض" است. کلمه "ما" در این جمله مصدریه است و فعل بعد از خود را به مصدر تبدیل می‌کند، یعنی "رحبها". همانطور که پیداست در کلام عادی می‌گوییم "فی الأرض الرحیبه" و نمی‌گوییم "بالأرض الرحیبه" و این جمله چنین معنا می‌شود: زمین وسیع و پهناور، بر آن‌ها تنگ شده است؛ به خاطر ترس و هراسی که بر آن‌ها غالب گشته است. اما جنبه زیبایی‌شناسی چنین عدولی در چه چیزی نهفته است؟ در این آیه شریفه حالت مسلمانان، آنگاه که بر آن‌ها فشار آمده و دچار اضطراب گشته و راهی برای مقابله با دشمن نیافتند به حال کسی تشبیه گشته است که زمین را با همه وسعت بر خویشتن تنگ می‌بیند. این تصویر زیبا برخواسته از آرایه پارادوکس "المفارقة" است که از ترکیب کلماتی چون "ضاقت بما رحبت" موجب گشته است و اینکه چگونه زمین پهناور تنگ می‌شود؟ آدمی با چنین شرایطی مواجه نمی‌شود مگر زمانی که نیروی اندیشه و ادراکش مختل شود؛ چون «مسلمانان در اثنای پیروزی شکست خوردند، سپس نصر و پیروزی به سوی آن‌ها بازگشت.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۰: ۱۵۵) این آیه، حالت مسلمانان را که دچار ترس و واهمه گشته و پا به فرار گذاشته اند، برای مخاطب به تصویر می‌کشد به گونه ای که در آن وادی پهناور هیچ امنیت و آرامشی نداشتند، به همین دلیل قرآن کریم از آوردن حرف ظرفیه "فی" که در ضمن خود بیانگر ثبات و امنیت است، عدول کرده و حرف "باء" را برای آن برگزیده است. خضری درباره فرق میان معنای ظرفیه "فی" و حرف "باء" چنین می‌نویسد: «حرف ظرفیه "فی" با هر آنچه که به معنای ثبات، تمکن، نفوذ در اعماق یک چیز و.. مناسب و مرتبط است، همچون احاطه شدن مطروف در ظرف و دربرگرفتن آن، این درحالی است که حرف الصاق "باء" به معنای همراهی و اتصال با یکی از اجزاء چیزی است که به آن متصل شده است بی آنکه بر دخول بر اعماق یک شیء دلالت کند، یا در آن پنهان شود.» (الخضری، ۱۹۸۹م: ۱۸۸-۱۸۹).

ب: جانیشینی «لام» به جای «علی» استعلائیه

همچون سخن خداوند متعال: (قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا) (التوبة: ۵۱)

[شاهد مثال: کتب الله لنا]

از جنبه لغوی، فعل "کتب" در اصل وضع، با حرف جرّ "علی" متعدی می‌شود، اما در آیه توبه، قرآن کریم از به کارگیری حرف "علی" عدول کرده، به جای آن از حرف "لام" استفاده کرده است. قرینه تناوب، همنشین شدن فعل "کتب" با حرف جرّ "لام" است؛ حال اینکه این فعل در بسیاری از موارد با حرف جرّ "علی" به کار می‌رفت، همانند این آیه شریفه: (وَأُولَآءَ أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ) (الحشر: ۳) قرآن کریم، در این آیه شریفه، فرق میان مومن و منافق را در قبال حوادث نشان می‌دهد و بیان می‌کند که همه حوادث به تقدیر و مشیئت خداوند تعالی است و مومن حقیقی همان کسی است که در برابر مصائب و مشکلات محزون نمی‌شود و اگر شادی یا نعمتی به او رسد خداوند را به خاطر چنین نعمتی سپاس گوید و اگر هم دچار مشکل و ضرری شود، صبر پیشه گیرد؛ چون معتقد است که همه آنچه را که خداوند بر مؤمنان رقم زده است به نفع آنهاست. به همین دلیل خداوند متعال، حرف "لام" را به جای حرف "علی" آورده است تا به معنای "نفع" اشاره کند. ابن عاشور در تفسیر این آیه می‌نویسد: «مقصود از آن نفع محض است همچنانکه آمدن فعل "کتب" با حرف تعلیل "لام" بیانگر این است که خداوند آن را به خاطر نفعشان رقم زده است.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۰: ۲۲۳)؛ چون مقام، شایسته تعلیل است، حرف "لام" آمده است و اگر فعل کتب با حرف جر معمول خود یعنی "علی" به کار می‌رفت، معنای رضایتمندی مؤمن و ناخشنودی منافق حاصل نمی‌گشت.

ج: جانیشینی «فی» ظرفیه به جای «مع» مصاحبه

همانند سخن باری تعالی: (لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا) (التوبه: ۴۷)

[شاهد مثال: خَرَجُوا فِیْكُمْ]

در این آیه شریفه، قرآن کریم، حرف "فی" را به جای حرف "مع" برگزیده است، به عبارتی دیگر، همنشین شدن فعل "خرج" با حرف جرّ "فی" رایج و متداول است؛ اما ملازمت "فی" با مجرور آن یعنی ضمیر مخاطب "کم" در این بافت، رایج و مألوف نیست؛ چون مخاطبین نمی‌توانند ظرف واقع شوند و زبان معیار اقتضا می‌کرد که گفته شود: "لو خرجوا معکم" همانند آیه شریفه در سوره مبارکه "حشر" (لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ) (الحشر: ۱۱) و همچنین آیه دیگر از خود سوره توبه: (لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ) (التوبه: ۴۲) عرب می‌گوید: «خرج بنو فلان وخرج معهم بنو فلان، إذا كانوا قاصدین نصرهم.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۰: ۲۰۹) ابو حیّان در البحر المحيط از مفسران دیگر نقل

کرده است: «قیل: فی بمعنی مع» (۱۹۹۳م، ج ۵: ۵۰) اگر به حروف به کار رفته و بافت موقعیتی آیه شریفه نیک بنگریم، دلیل انتخاب حرف ظرفیه "فی" و دلالت‌های پنهان و الهام برانگیزش برای مخاطب روشن می‌گردد. در این آیه شریفه سخن از منافقینی است که کفر و باطل را در دل‌های خویش پنهان داشته و تظاهر به ایمان می‌کردند؛ کسانی که نیت پاک و صادقی برای جهاد در راه خدا نداشتند؛ خداوند متعال نیز آن‌ها را با صفت "خبال" یعنی مریض و فاسد توصیف کرده است (مَا زَاوَكُمِ إِلَّا خَبَالًا) به این ترتیب، معنای آیه چنین می‌شود: اگر آن‌ها همراه با شما بیرون می‌آمدند (می‌جنگیدند) سبب تشویش افکار می‌شدند. اما سوال اینجاست که چرا خداوند متعال از آوردن "مع" عدول کرده است و به جای آن از حرف ظرفیه فی استفاده کرده است. میان دو جمله "خرجوا فیهم" و "خرجوا معهم"، فرق وجود دارد. جمله "خرجوا فیهم" یعنی آن‌ها جزئی از مومنان شدند اما جمله "خرجوا معهم" یعنی آن‌ها همراه و ملازم آن‌ها شدند نه جزئی از آن‌ها.

۵-۲- تناوب در میان افعال (تضمین نحوی)

تضمین نحوی یک پدیده سبک‌شناختی است که در اثر خروج از نحو زبان هنجار تشخیص می‌یابد. این اصطلاح یکی از پدیده‌های تأویل و تفسیر به شمار می‌آید. این پدیده معنای بلاغی لطیفی دارد که همان جمع کردن میان دو معنا با کوتاهترین اسلوب است، بدین گونه که فعلی ذکر شود و به دنبال آن فعل، حرف جری بیاید که با فعل دیگری به کار می‌رود، بنابراین با این شکل دو معنا بدست می‌آوریم:

- ۱- معنای فعل اول ۲- معنای فعل دوم. اما سوال اصلی این است که: آیا تضمین خاص فعل است؟ یا اقسام دیگر کلمه را شامل می‌شود؟ اکثر مفسران قرآن و نحویان از جمله زمخشری تضمین را فقط در فعل منحصر کرده‌اند. سیوطی به نقل از زمخشری گفته است: «من شأنهم أنهم یضمنون الفعل معنی فعل آخر فیجرونه مجراه، ویستعملونه استعماله مع إرادة معنی التضمین.» (السیوطی، ۱۹۷۵م، ج ۱: ۱۳۳)
- السید جرجانی نیز به این معنی تصریح کرده است، چنانچه سامرائی در معانی النحو از او نقل کرده است: «التضمین أن تقصد بلفظ معناه الحقيقي ویلاحظ معه معنی فعل آخر یناسبه ویدلّ علیه بذكر شیء من متعلقاته.» (السامرائی، ۲۰۰۳م، ج ۳: ۱۲ و ۱۳) انجمن علمی زبان عربی در قاهره نیز در یکی از تصمیماتش تضمین را در فعل یا آنچه که در معنای فعل است (شبه فعل) منحصر کرد. (سلیمان، لا تا: ۸).

الف. افعالی که در اصل با حرف جر خاصی متعدی می‌شوند اما در بافت با حرف جر دیگری می‌آیند: یکی از ویژگی‌های زبان عربی این است که فعل و آنچه که از آن مشتق می‌شود، با حرف مخصوصی متعدی می‌شود به گونه‌ای که به دلیل کثرت استعمال به عنوان یک معیار و اصل متداول و مألوف آن تبدیل می‌شود، اما قرآن کریم غالباً آشنایی زدایی کرده و از افعالی استفاده می‌کند که با حرف جر مخصوص خود به کار نمی‌روند. به عنوان مثال، خداوند متعال می‌فرماید: **(وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ)** (التوبه: ۴۲)

شاهد مثال: [بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ]

همانطور که ملاحظه می‌شود، در این آیه شریفه، فعل "بَعُدَتْ" با حرف جر "علی" متعدی گشته است، حال آنکه این فعل همواره با حرف جر "مِنْ" متعدی می‌شود و گاهی نیز با حرف جر "عَنْ" همنشین می‌شود. ابن منظور نیز به این مطلب اشاره کردند: «بَعُدَتْ: الْبَعْدُ: خِلَافُ الْقُرْبِ. بَعْدَ الرَّجُلِ بِالضَّمِّ، وَبَعْدَهُ، بِالْكَسْرِ، بُعِدًا وَبَعْدًا، فَهُوَ بَعِيدٌ. يُقَالُ جَلَسْتُ بَعِيدَةً مِنْكَ وَبَعِيدًا مِنْكَ؛ وَرَبَّمَا قَالُوا: هِيَ بَعِيدَةٌ مِنْكَ أَى مَكَانَهَا. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ) (هود: ۸۳) (ابن منظور، لاتا: ماده بعد) شایان ذکر است که این فعل در قرآن کریم تنها یک بار آمده است، که در همان یک بار نیز با حرف جر مخصوص خود نیامده است و با حرف جر "علی" متعدی گشته است. این آشنایی زدایی خود قرینه‌ای محکم برای اثبات تضمین فعلی دیگر است که با حرف "علی" متعدی می‌شود و با توجه به بافت و معنای وضعی حرف "علی" می‌توان فعل "نَقَلْتُ" را در این فعل متصور شد؛ چنانچه برخی از مفسرین همچون ابن عاشور نیز به این تضمین اشاره کردند: «وَتَعْدِيَةُ بَعُدَتْ بِحَرْفِ "عَلَى" لِتَضَمُّنِهِ مَعْنَى "نَقَلْتُ"» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۰: ۲۰۹) به این ترتیب، فعل "بعدت" با گرفتن حرف جر "علی"، همزمان بر معنای فعل دیگر یعنی "نَقَلْتُ" نیز دلالت می‌کند. اما چرا خداوند متعال، جمله را به شکل "بعدت عنهم الشقّة وثقلت عليهم" به کار نبرده است؟ پیداست که جمله "بعدت عليهم الشقّة" از نظر تعداد کلمات کمتر از جمله اصلی یا ژرف ساخت است، بنابراین آرایه ایجاز را رقم زده است و از طرف دیگر به خاطر در برداشتن معنای فعل دیگر در ضمن خود، توسع و شمولیت معنایی را موجب گشته است. اما نکته‌ی دیگری که در ورای چنین عدولی نهفته است، جنبه آشنایی زدایی و در نهایت هنرآفرینی و جلب توجه مخاطب آگاه به زبان است. در این آیه «سخن از مسلمانان سست اراده و منافقان مسلمان نما است که از رفتن به غزوه تبوک سرباز زدند» (الصابونی، ۱۹۸۱م، ج ۱: ۵۳۷)

همان‌هایی که اگر غنیمتی بی‌رنج و مشقت در دسترس می‌بود و راه سفر به سوی میدان نبرد، کوتاه و آسان می‌بود، قطعاً همراه با پیامبر به جنگ می‌رفتند؛ نه به خاطر جهاد در راه خدا بلکه به طمع غنیمت‌های جنگی، ولی پیمودن راه طولانی پرمشقت به نظرشان طاقت فرسا آمد، به همین دلیل دست از خروج برداشتند. در این آیه شریفه، خداوند تعالی «کلمة الشقّة» را استعاره از راه طولانی و دور و دراز آورده است که سبب سختی و مشقت بر نفس آدمی می‌گردد. (همان: ۵۳۸) و چه زیبا میان فعل "بعدت" و فاعل آن "الشقّة" جمع شده است «فكأنه قيل: ولكن بعد منهم المكان؛ لأنه شقّة، فنقل عليهم السّفَر، فجاء الكلام موجزاً». (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۰: ۲۰۹) و اگر مثلاً گفته می‌شد: "بعدت عنهم أو بعدت منهم الشقّة" معنای مشقت بر آن‌ها به ذهن متبادر نمی‌شد. السامرائی می‌نویسد: «فعل: بعد عنه» با فعل "بعد علیه" از نظر معنایی متفاوت است، پس زمانی که بگوییم: "بعد خالد عنّا" به این معناست که او از دیدگان ما خارج و دور شد اما "بعد علیه" پس در آن معنای سختی و مشقت وجود دارد. خداوند سبحان فرمودند: (وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ) (التوبة: ۴۲)

نمونه دیگری از چنین تناوبی در این آیه وجود دارد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ) (التوبة: ۳۸)

[شاهد مثال: أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى]

محمی الدین درویش در تفسیر این کلمه می‌نویسد: «أناقلتم أصله تناقلتم فأبدلت التاء ثاء ثم أدغمت في التاء ثم اجتلبت همزة الوصل توصلاً للنطق بالساكن.» (۱۹۹۹م، ج ۴: ۱۰۰) فعل "انناقلتم"، فعلی لازم است که با حرف جر "إلى" متعلی نمی‌شود، بلکه این فعل یا با حرف جر "عن" متعلی می‌شود و یا اصلاً با حرف جرّی نمی‌آید چنانچه ابن منظور می‌نویسد: «وَتَنَاقَلَ عَنْهُ: ثَقُلَ. وَتَنَاقَلَ الْقَوْمُ: اسْتَنْهَضُوا لِنَجْدَةٍ؛ لَكِنَّهُ عَدَى فِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ بِإِلَى؛ لِأَنَّ فِيهِ مَعْنَى مَلْتَمٍ.» (ابن منظور، لاتا، ماده: ث ق ل) تقریباً همه مفسرین معتقدند که متعلی شدن این فعل با حرف جر "إلى" معنای "میل" را در آن متضمن می‌کند. علامه طباطبائی می‌فرماید: «أناقلتم أصله تناقلتم على وزن اذاركو وغيره، وكأنه أشرب معنى الميل ونحوه فعدي بإلى وقيل: أناقلتم إلى الأرض أي: ملتَم إلى الأرض متناقلين أو تناقلتم مائلين إلى الأرض.» (۱۹۹۷م، ج ۹: ۲۸۷) قاضی أبو السعود نیز در تفسیر این کلمه می‌نویسد: «إلى الأرض متعلق بأنناقلتم على تضمينه معنى الميل والإخلاق أى انناقلتم مائلين إلى الدنيا وشهواتها الفانية» (بی‌تا، ج ۴: ۶۵)

بنابراین، فعل "تناقل" علاوه بر سستی و کاهلی، گرویدن به زندگی دنیوی و شهوت‌های زودگذر آن را نیز شامل می‌شود. بر اساس منطق بافت، مشخص می‌شود که چنین سستی و کاهلی، متعارف و معمول نیست، بلکه از نوع مذموم آن است؛ چون آن‌ها به دنیا و شهوت‌های فانی آن روی آورده و از سختی جنگ و مشکلاتش بی‌زاری جستند. در حقیقت آن‌ها قدرت جنگاوری داشتند، اما تظاهر به ناتوانی کردند که حرف جر "إلی" دلیل چنین تظاهری را برای مخاطب مشخص می‌کند. به بیانی دیگر، خداوند متعال در این آیه شریفه از مومنانی سخن می‌گوید که از جنگیدن با کفار اظهار سستی و ناتوانی کردند، و به گونه‌ای از سستی و سنگینی مومنان هنگامی که به جنگ فراخوانده شدند، تعجب را برای مخاطب برانگیخته است که چنین تعجبی را می‌توان از ترکیب "ما لکم" استنباط کرد؛ گویا جنگ با کفار از سوی مومنان امری حتمی و لازم است و آمادگی همیشه برای جنگ در راه خدا، فطرتا و عقلا باید وجود داشته باشد و اگر چنین آمادگی دستخوش ضعف و سستی شود، موجبات تعجب را به همراه دارد. اظهار سستی و تظاهر به آن را می‌توان از صیغه فعل "اناقلتم" استنباط کرد؛ اما دلیل آن را با توجه به حرف "إلی" می‌توان فهمید. در حقیقت میل به زندگی دنیوی و شهوت‌های زودگذر آن دلیل این سستی و سنگینی است که اگر حرف جر "إلی" ذکر نمی‌شد، چرایی این سستی نیز مبهم و غامض می‌بود.

ب. متضمن شدن فعلی معتدی بنفسه که در سیاق با حرف جری مفعول با واسطه می‌گیرد.

اشمونی می‌نویسد: یک فعل متعلی در حالت‌هایی لازم می‌شود یا در حکم یک فعل لازم است که یکی از آن حالات تضمین است. (الموصلی، ۲۰۰۱م، ج ۴: ۴۵۶) این نوع تضمین را می‌توان در آیه شریفه زیر مشاهده کرد: (وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ) (التوبة: ۱۲۵)

[شاهد مثال: فَرَّادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ]

فعل "زاد" یک فعل متعلی بنفسه است کما اینکه قرآن کریم در همین سوره این فعل را بدون حرف جر آورده است: (زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا) (التوبة: ۱۲۴) اما در آیه مذکور، می‌بینیم که این فعل با حرف جر "إلی" متعلی شده است که این آشنایی‌زدایی مستلزم آن است که فعلی دیگر را در تقدیر بگیریم و آن فعل با توجه به بافت آیه "ضم" است، همچنانکه آلوسی نیز به این تضمین اشاره کرده است:

«فالزباده متضمنه معنی الضمّ ولذا عدت بالی» (الآلوسی، لاتا، ج ۱: ۵۱) ابن عاشور نیز در تفسیر خود به متضمن بودن این فعل اشاره کرد: «وتعدیه "زادتهم" بـ"إلی"؛ لأنّ "زاد" قد ضمن معنی "الضمّ".» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱: ۶۶) زبان معیار اقتضا می‌کرد که خداوند متعال بگوید: "وزادتهم رجساً مضموماً إلی رجسهم"، اما قرآن کریم با آوردن حرف جر "إلی" همراه با فعل "زادتهم" از قوانین معیار در نحو عدول کرده است. اما زیبایی‌شناسی چنین عدولی در چه چیزی نهفته است؟ در این آیه شریفه سخن از کسانی است که به خداوند و آیاتش کفر ورزیده؛ همان‌هایی که در دل‌هایشان بیماری شک و کفر و نفاق است، و آیات قرآن بر پلیدیشان افزون بر پلیدی‌های پیشینشان اضافه کرده است. در حقیقت دو نوع پلیدی و رجس وجود دارد. رجسی حسی و رجسی معنوی. مقصود از رجس حسی، کفر به آیات خداوند متعال است و مقصود از رجس معنوی کفر به خداوند متعال است، بدین ترتیب، با آمدن حرف "إلی" مشخص گشته است که بیماردلان که سراسر نفاق و کفر هستند، در کفر مرکب به سر می‌برند که هیچ راهی برای نجات از آن نمی‌یابند.

۵-۳- تناوب در میان اسم‌ها

همانند این آیه شریفه: (فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ) (التوبة: ۱۰۸)

[شاهد مثال: أَنْ يَتَّطَهَّرُوا ... الْمُطَهَّرِينَ]

یکی از ویژگی‌های سبک‌شناسی که خواننده را به وجود یک عنصر هنجار گریز در آیه شریفه رهنمون می‌سازد، قرار گرفتن دو طرف ساختار هنجار شکن زیر سلطه قانون عطف است. در حقیقت، معیاری به نام التماثل الصیغی (موازنه در صیغه‌ها) در میان دال‌های زبانی، بافت زبانی برای تشخیص هنجارگریزی‌ها به شمار می‌رود به گونه‌ای که با انتخاب فعل مضارع در جمله معطوف علیه (أَنْ يَتَّطَهَّرُوا) خواننده ناخود آگاه به دنبال همین صیغه در بخش معطوف است، اما قرآن کریم با عدول از این صیغه به اسم فاعل، (الْمُطَهَّرِينَ) توجه خواننده را به متن جلب کرده است و او را به چرایی این عدول واداشته است. با استفاده از اشکال زیر، می‌توان به چگونگی ژرف‌ساخت و روساخت آن پی برد:

أَنْ يَتَّطَهَّرُوا —————▶ الْمُطَهَّرِينَ

صیغه مضارع

صیغه اسم فاعل

و در پرتو قانون عطف، می‌توان ژرف‌ساخت این آیه شریفه را حدس زد:

أَنْ يَتَطَهَّرُوا ← يَتَطَهَّرُونَ أَوْ يَطْهَرُونَ

صیغه مضارع

صیغه مضارع ←

اما جنبه زیبایی‌شناختی چنین عدولی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

(۱) خداوند متعال اسم فاعل را به جای فعل مضارع برگزیده است تا اشاره کند به این مطلب که عدول از فعل به اسم در حقیقت عدول از تجدد به ثبوت است، یعنی خداوند متعال دوستدار کسانی است که همیشه و همواره سعی می‌کنند با نفس خویش مبارزه کرده و خویشتن را پاک نگه دارند.

(۲) یکی دیگر از ارزش‌های زیبایی‌شناختی این عنصر هنجار شکن، ایجاد توازن آوایی در میان فواصل قرآنی این سوره مبارکه است؛ یعنی خداوند متعال صیغه (الْمُطَهَّرِينَ) را در فاصله برگزیده است تا با فواصل آیات پیشین و پسین که بر صیغه اسم فاعل هستند (الظَّالِمِينَ) و (لَكَادِبُونَ) .. هماهنگ و تناسب پیدا کند.

و همچنین آیه زیر: (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ)

(التوبة: ۲۳)

[شاهد مثال: صَدَقُوا ... الْكَاذِبِينَ]

در این آیه شریفه نیز قانون عطف، مهمترین قرینه برای پیدایی تناوب از فعل ماضی "الذین صدقوا" به اسم فاعل "الکاذبین" است. در واقع شکل زیر، ژرف ساخت معطوف و معطوف علیه را در نقطه صفر نوشتار نشان می‌دهد:

الذین صدقوا ← الذین کذبوا

یا

الصادقین ← الکاذبین

فرض تناسب دو لفظ متعطف از نظر صیغه، معیار قابل توجیهی برای وجود پدیده هنجار گریز در این آیه شریفه است. این آیه شریفه در خطاب به رسول الله (ص) است و در آن تاکید بر وجوب عدم اذن به منافقین تاکید شده است و تا زمانی که چهره باطنی صادق از کاذب مشخص نشد، نمی‌بایست به آن‌ها اجازه عدم شرکت در غزوه تبوک داده می‌شد. مراد از کلمه "الذین صدقوا": یعنی کسانی که در ایمانشان راست گفتند و مراد از "الکافرین" همان منافقینی هستند که از پیامبر اذن عدم شرکت در

جنگ را داشتند. سوال این است که: چرا برای مومنان راستگو از فعل "صدقوا" و برای منافقین دروغگو از اسم فاعل "الکاذبین" استفاده کرده است؟ برخی از مفسران از جمله آلوسی دلیل چنین نیابتی را اینگونه تفسیر کرده اند: سخن از گروه اول با موصولی است که صله آن فعلی است که دلالت بر حدود دارد و سخن از گروه دوم با اسم فاعلی است که بیانگر دوام و ثبوت است؛ برای آگاه نمودن به اینکه آنچه از جماعت اول (مومنان) سر زده، نوعی صدق و راستیِ حادث و ایجاد شده در امری مخصوص (جهاد) است. توضیح اینکه با وجود صادق بودن مومنان در همه احوال، شرکت کردنشان در غزوه تبوک، از روی صداقتی بوده که در لحظه وقوع جنگ و جهاد و فراخوان آنان به جهاد عارض شده است. و این نوع صدق عارضی، در لحظه وقوع جهاد، آن‌ها را به طور کلی در زمره راستگویان وارد نمی‌کند؛ به مین دلیل صدقوا به صورت فعلی آمده و بیانگر این مسأله است که صادق بودنشان در آن لحظه تکرار شده است. اما در مورد گروه دیگر (منافقان) هر چند به دروغ برای فرار از جهاد، عذر آوردند و دروغشان هم در لحظه عذر آوردن، حادث و عارضی بود و مخصوص مسأله جهاد و شرکت نکردن در غزوه تبوک بود؛ اما این مسأله از روی فعل و عادت همیشگی آن‌ها بوده که از غرق شدن آن‌ها به طور کلی در کذب و دروغ نشأت می‌گیرد و الکاذبون دلالت بر این استمرار دارد.» (الآلوسی، لا تا، ج ۱۰: ۱۰۸).

۵-۴- تناوب کاربردی (تعلق اشتقاقی)

مقصود از تناوب کاربردی این است که صیغه‌ای نقش و حکم دلالتی صیغه‌ای دیگر را بگیرد و گاهی ممکن است این صیغه مصدر صریح یا مصدر مؤول باشد یا ممکن است تناوب در میان فعل و صیغه‌های اسمی صورت گیرد اما در این مقاله تمرکز روی صیغه‌هایی است که در سوره مبارکه توبه بسامد بیشتری دارد، به نحوی که یک مشخصه ی سبکی را قلمداد می‌گردد. در واقع تناوب کاربردی تعدد در کاربردهای نحوی یک عنصر زبانی را نشان می‌دهد. به عنوان مثال: مصدری که جانشین اسم مشتق می‌شود و نقش‌های متعدد نحوی همچون خبر، حال و صفت را می‌گیرد (الجندی، ۱۹۹۸م: ۱۳) ابن یعیش یاد آور می‌شود که نویسندگان گاهی مواقع مصدر را به جای اسم فاعل می‌آورند و می‌گویند: رجل عدل و رضا و فضل سپس رموز معنایی را از ورای جانشینی مصدر به جای اسم مشتق در

این کاربرد توضیح می‌دهد و می‌گوید: «گویی به دلیل کثرت عدالت، رضایت و فضیلت فرد متصف به این صفات را خود عدل و رضا و فضل قرار داده‌اند.» (ابن یعیش، بی‌تا، ج: ۳: ۵۰).

همچنانکه اگر ما بخواهیم شخصی را در صفت عادل بودن به شکل مبالغه آمیز توصیف کنیم می‌گوییم: هو عدل یعنی عادل به طوری که آن شخص را به منظور مبالغه در وصف، خود عدالت قرار داده ایم. به این ترتیب مشخص می‌شود که مصدر مبالغه‌ای دارد که آن را در اسم مشتق نمی‌بینیم و می‌توان در این زمینه به بیتی از خنساء اشاره کرد:

تَرَعُ ما رَتَعَتِ حَتَّى إِذَا ادَّكَّرَتْ فَإِنَّمَا هِيَ إِقْبَالٌ وَإِدْبَارٌ

(أبو العز، ۱۳۴۸: ۵۸)

ترجمه: «آن شتر تا زمانی که به فکر فرزند خود نباشد، مشغول چریدن می‌شود، و چون به یاد فرزند افتد دچار اضطراب و نگرانی شده، به گونه ای که بارها در آمد و شد است..» همانطور که می‌بینیم، شاعر، دو مصدر "إقبال و إدبار" را به عنوان خبر برای مبتدا آورده است، مصادری که در قانون نحوی نمی‌توانند خبر واقع شوند بلکه اصل این جمله "مقبلة و مدبرة" بوده است اما چرا از این اصل عدول کرده است و مصدر را به جای مشتق قرار داده است؟ غرض از این عدول مبالغه در وصف است، یعنی شاعر به دلیل آمد و شد بسیار آن شتر، مبالغه در وصف کرده است به گونه‌ای که آن شتر را نفس معنای آمدن و شدن کرده است.

قرآن کریم نیز از این اسلوب در جهت مبالغه در وصف استفاده کرده است، آنجا که می‌فرماید: (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا) (طه: ۷۷) شاهد مثال در این جمله لفظ "یبسا" است که در فرهنگ لغت لسان‌العرب اینگونه آمده است: «وهو مصدر قولك: يبس الشيء يبسٌ ويبيسٌ واليبسُ من الكأ: الكثير اليابس» (ابن منظور، بی‌تا: ریشه يبس) ابن عاشور در تفسیر این آیه می‌نویسد: «واليبس - بفتح المثناة والموحدة- ويقال: بسكون الموحدة- : وصف بمعنی اليابس. وأصله مصدر كالعدم والغدم، وصف به للمبالغة ولذلك لا يؤنث فقالوا: ناقة يبس إذا جف لبنها» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۶: ۲۷۰)؛ بنابراین يبس چه با حرف باء مفتوح و چه ساکن، مصدری است که جانشین وصف به معنای اسم فاعل یعنی يابس شده است، و برای مبالغه در وصف آمده است، به این ترتیب برای مونث و مذکر نیز یکی است. با خوانش چندین باره سوره مبارکه توبه،

این نتیجه حاصل می‌شود که قرآن کریم در این سوره از تناوب مصدر به جای وصف بسیار استفاده کرده است تا آنجا که منجر به یک وجهه سبکی شده است. به عنوان مثال خداوند متعال می‌فرماید:

(أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (التوبة: ۱۰۹) شاهد مثال در این آیه، کلمه "بنیان" است. این کلمه "بنیاناً" مصدر فعل "بني، یبني" است که در این آیه بر چیزی که ساخته شده است (اسم مفعول) اطلاق شده است. در کلام بشری نیز از این مصدر به جای اسم مفعول برای مبالغه در وصف استفاده می‌شود "إنّ هذا البنيان جميل یا إنّ طراز هذا البنيان فرعونی". برخی از مفسرین نیز در تفسیر خود به این تناوب اشاره کردند: «البنيان مصدر أريد به المفعول» (الآلوسی، لاتا، ماده: ب ن ی) فخر رازی نیز به همین معنی اشاره کرد: «البنيان مثير كالغفران، والمراد ههنا المبني، و إطلاق لفظ المصدر على المفعول مجاز مشهور، يقال هذا ضرب الأمير ونسج زيد، والمراد مضروبه ومنسوجه.» (الرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱۶: ۲۰۲) غرض اصلی از این عدول علاوه بر اختصار در تعبیر و ایجاز در جمله، مبالغه و تاکید است. نمونه دیگری از چنین تناوبی در این آیه شریفه آمده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّا قَاتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ۗ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ۗ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ) (التوبة: ۳۸) شاخه مثال در این آیه شریفه کلمه "متاع" است. ابن منظور درباره این کلمه می‌نویسد: «وأما المتاع في الأصل فكل شيء يُتَنَفَّعُ به وَيَتَبَلَّغُ به وَيَتَزَوَّدُ» (ابن منظور، لاتا، ماده: م ت ع) در تفسیر دیگری آمده است: «يحتمل أن يكون المتاع هنا مراداً به الشيء المتمتع به، من إطلاق المصدر على المفعول، كالخلق بمعنى المخلوق فالإخبار عنه بقليل حقيقة.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۰: ۱۹۸) بدین ترتیب، قرآن کریم مصدر "متاع" را به جای "هو ما يستمتع به" آورده است تا علاوه بر مراعات اختصار، شمولیت معنایی را نیز به آیه اضافه کند.

۵-۵- التفات

همانطور که در چارچوب نظری نیز گفته شد، التفات یکی دیگر از آرایه‌های هنجارگیز نحوی است که به دلیل بسامد بالای آن در این سوره مبارکه، یک وجهه سبکی پیدا کرده است. این تکنیک هنجارگیز گونه‌های متعددی دارد که در این سوره مبارکه به موارد زیر خلاصه می‌شود:

۵-۱- التفات معجمی

این نوع از التفات در میان واژگانی رخ می‌دهد که حوزه‌های معنایی آن‌ها با یکدیگر تداخل پیدا می‌کنند به نحوی که در یک حوزه معنایی مشترک هستند، اما هر یک از آن‌ها به دلیل برخی از ویژگی‌ها و قوه الهام برانگیزی که دارند از یکدیگر متمایز می‌شوند. بنابراین دو طرف عدول در این حوزه دو لفظی هستند که در آنچه که علمای معاصر، هسته مرکزی گویند، اشتراک دارند. (طبل، ۱۹۹۸م: ۱۵۹) خداوند متعال در این سوره از این نوع التفات استفاده کرده است همچون این آیه شریفه: (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ ... وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (التوبه: ۶۱)

[شاهد مثال: النَّبِيُّ .. رَسُولَ اللَّهِ]

در این آیه شریفه سلوب "إظهار في مقام الإضمار" رخ داده است که خروج از قوانین حاکم بر نحو زبان هنجار به‌شمار می‌آید؛ چون بر حسب معیار نحو گویند: "والذين يؤذونه أو والذين يؤذون النبي" یعنی یا از ضمیر (برای جلوگیری از تکرار اسم النبي) استفاده می‌شود و یا تکرار همان لفظ برای بیان یک غرض بلاغی؛ اما خداوند متعال از آوردن "ضمیر" یا تکرار کلمه "النبي" عدول کرده و اسم مرکب "رسول الله" را آورده است. غرض اصلی از این نوع التفات (آمدن کلمه رسول الله به جای النبي) علاوه بر بزرگ‌شمردن شأن و مقام پیامبر، بیانگر این مطلب است که رسالت تنها از جانب خدا بر پیامبر وحی می‌شود و هر گونه مخالفت با رسول، مخالفت با رسالتی است که خدای متعال بر پیامبر خویش وحی کرده است و هر گونه مخالفت با آن، مستوجب عذابی دردناک است؛ چنانچه برخی از مفسران نیز به این امر اشاره کردند:

: «اینکه اسم پیامبر (ص) با عنوان رسول به اسم جلاله اضافه شده است، با هدف تعظیم و بزرگ‌شمردن است و تنبیه و هشدار بر اینکه هر گونه اذیت و آزار او (ص) موجبات خشم و غضب خداوند متعال را به همراه دارد.» (الآلوسی، لا تا، ج ۱۰: ۱۲۸).

۵-۲- التفات در ضمائر

مقصود از آشنایی‌زدایی در ضمائر، تغییر و انتقال از ضمیر اصلی به ضمیر دیگر است که از نظر خطاب، غیبت یا تکلم با ضمیر ما قبل خود تفاوت دارد هر چند که مرجع هر یک از آن ضمائر به یک مفسر بر می‌گردد. (الهیشری، ۱۹۹۱م: ۱۶۹) التفات در ضمائر به شکل‌های مختلفی در این سوره مبارکه

آمده است از جمله: التفات از ضمیر غائب به ضمیر مخاطب همانند سخن باری تعالی: (فَتُكْوَىٰ بِهَا

جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ) (التوبة: ۳۵)

[شاهد مثال: هُمْ .. تُمْ]

تغییر ساختاری در این آیه شریفه را می‌توان از دو منظر ژرف‌ساخت و روساخت بررسی کرد:

* رو ساخت: ← (تکوی بها جباههم) → (هذا ما کنزتُم)

غیاب ← فراهنجاری → خطاب

* ژرف‌ساخت: (تکوی بها جباههم) ————— (هذا ما کنزوا)

هنجار

غیاب ←————— غیاب

غرض اصلی از این عدول علاوه بر جلب توجه مخاطب، تاکید بر تصریح سرزنش و توبیخ و عذابی است که مواجه زراندوزان می‌شود به گونه‌ای که خداوند متعال با تذییل قرار دادن جمله (فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) به تحقیر آن‌ها پرداخته است؛ به عبارتی دیگر، هر چند زر اندوزی سبب فخر و غرور آن‌ها در زندگی دنیوی شود، به همان اندازه در آخرت عذابی دردناک رای آن‌ها به همراه می‌آورد.

نمونه دیگر را می‌توان در این آیه مشاهده کرد: (وَاعْلَمُوا أَنكُم غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي

الْكَافِرِينَ) (التوبة: ۲)

[شاهد مثال: أَنْكُم .. الْكَافِرِينَ]

سیاق قرآنی در این آیه شریفه از ضمیر خطاب "أنکم" به اسم ظاهر "الکافرین" عدول کرده است.

به بیانی دیگر، قیاس اقتضا می‌کرد تا گفته شود: "أَنَّ اللَّهَ مُخْزِيكُمْ" و دلیل خروج از "مخزیکم" ذم آن-

ها به کفر است بعد از اینکه آن‌ها را به شرک توصیف کرده است: (بِرَاءةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ

عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (التوبة: ۱) و همچنین بیان می‌دارد که علت خوار شدن، کفرشان بوده است و

این همان چیزی است که ابن عاشور در تفسیر خود به آن اشاره کرده است: «ذکر کردن "الکافرین" بر

خلاف مقتضی ظاهر است؛ چون بر اساس مقتضی ظاهر می‌شود: "وإنَّ اللَّهَ مُخْزِيكُمْ"، اما اینکه به

صورت اسم ظاهر آمده است دلالت بر این دارد که کفر سبب خواری آن‌ها شده است.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۰: ۱۰۷).

۵-۳- التفات در عدد

غالباً از نظر معنایی و دلالتی، فرق چندانی میان یک کلمه در حالت مفرد و جمع وجود ندارد، اما در قرآن کریم، می‌بینیم

که در ابتدا کلمه ای به صورت مثنی یا جمع می‌آید اما بعد از آن ضمیری ذکر می‌گردد که از نظر عدد با کلمه پیشین تطابق ندارد هر چند مرجع آن ضمیر به آن کلمه مثنی یا جمع بر می‌گردد. به عنوان مثال: (يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ) (التوبه: ۶۲)

[شاهد مثال: الله ورسوله .. ه]

پیداست که در این آیه شریفه، قرآن کریم در ابتدا از دو اسم "الله ورسوله" نام برده؛ اما در ادامه ضمیر مفرد (يُرْضَوْهُ) برای اسم مثنی به کار برده است این در حالی است که با توجه به سیاق می‌بایست ضمیر مثنی "هما" به کار رود: "والله ورسوله أحق أن يرضوهما". زمخشری می‌نویسد: «ضمیر را به شکل مفرد آورده است؛ چون تفاوتی میان رضایت خداوند و رسولش (ص) وجود ندارد؛ چون هر دو در حکم رضایت واحدی قرار دارند همانگونه که می‌گوییم: إحسان زيد وإجماله نعشني وجبر مني.» (الزمخشری، ۱۹۹۸م، ج ۳: ۶۲) ابو حیان نیز چنین عقیده‌ای دارد: «ضمیر را در جمله (أَنْ يُرْضَوْهُ) به شکل مفرد آورده است؛ چون خوشنودی خداوند همان خوشنودی خداست.» (الأندلسی، ۱۹۹۳م، ج ۵: ۶۵) در واقع التفات در ضمیر بیانگر این است که خوشنودی و رضایت خداوند و خوشنودی پیامبرش در یک حکم است و هیچ تفاوتی ندارد و آیه ای که سخن ما را تایید می‌کند کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (النساء: ۸۰) از طرفی دیگر می‌توان غرض از مفرد آوردن ضمیر را بزرگ شمردن خداوند به شمار آورد و اینکه شان و منزلت خداوند بسیار فراتر از آن است تا حتی با پیامبر خود در یک حکم شریک گردد.

نتیجه

قرآن کریم که از نظر ادبی در اوج بلاغت و فصاحت قرار دارد و هر یک از واژه‌ها و تعبیرش آگاهانه و به منظور هدایت انسان‌ها انتخاب گشته است، از هنجارگریزی‌های مختلفی در جهت جلب توجه مخاطب استفاده کرده است که این جستار منحصراً به بررسی هنجارگریزی نحوی (تناوب، تضمین و التفات) در سوره مبارکه توبه پرداخته است. با بررسی این سه عنصر هنجار گریز نتایج زیر حاصل گشته است:

- از میان انواع تناوبی که در این سوره مبارکه وجود داشته است، تناوب در میان افعال (تضمین نحوی) در مقایسه با دیگر انواع تناوب از بسامد بیشتری برخوردار بوده است؛ هر چند تناوب میان حروف نیز فضای زیادی از این سوره را به خود اختصاص داده است. از میان انواع تضمین نحوی نیز، افعالی که در اصل با حرف جر خاصی متعدی می‌شوند اما در بافت با حرف جر دیگری می‌آیند، بیشتر از نوع دیگر بوده است. غرض اصلی از کاربرد چنین تضمینی، علاوه بر تکرار زدایی و جلب توجه مخاطب، اقتصاد زبانی است، ضمن اینکه توسع و شمولیت معنایی را نیز سبب گشته است.

- تناوب در میان اسم‌ها نیز، به شکل نیابت و جایگزینی اسم فاعل به جای فعل و همچنین مصدر به جای اسم مفعول آمده است. مهمترین هدف استفاده از اسم فاعل به جای اسم، جنبه ثبوتی کردن معنای جمله و استمرار آن است، هر چند در برخی مواقع برای ایجاد توازن آوایی در میان فواصل قرآنی نیز آمده است.

- التفات نیز یکی دیگر از عناصری است که بر خلاف مقتضای ظاهر بکار رفته است. التفات، در این سوره مبارکه، به سه شکل (التفات معجمی، عددی و التفات در ضمائر) آمده است که غالباً به منظور تنبیه و هشدار مخاطب، تاکید و توجه به کلمه هنجار گریز است.

- بافت زبانی، مهمترین معیار برای شناسایی پدیده‌های هنجار گریز در این سوره مبارکه است. در تناوب میان حروف، مهمترین قرینه که ما را به پیدایی تناوب رهنمون می‌سازد، واژگان هم‌نشین است. در واقع حرف مستعمل از نظر معنایی با کلمه پیش یا پس از خود همخوانی ندارد، حال این عدم همخوانی یا متعلق آن است؛ یعنی فعل یا شبه فعل، و یا مجرور آن.

- در تضمین نحوی نیز، عدم همخوانی فعل با حرف بعد از خود مهمترین قرینه به شمار می‌آید؛ ضمن اینکه نباید از معنای وضعی خود فعل نیز غافل بود. قانون عطف یا قانون التماثل الصیغی نیز معیار اصلی پیدایی تناوب در میان اسم‌ها و التفات است.

منابع

۱. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۶۸هـ.ش)؛ موسیقی شعر، تهران: آگاه
۲. _____ (۱۳۹۱هـ.ش)؛ رستاخیز کلمات (درس گفتارهایی درباره نظریه ادبی صورت‌نگاریان روس)، تهران: سخن
۳. علوی مقدم، مهیار (۱۳۷۷هـ.ش)؛ نظریه‌های نقد ادبی معاصر (صورت‌گرایی و ساختارگرایی) تهران: سمت.
۴. فتوحی، محمود (۱۳۹۱ه.ش)؛ سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، تهران: انتشارات سخن.

کتابنامه عربی

- قرآن کریم

۱. ابن الأثیر، ضیاء الدّین (۱۹۹۳م)؛ المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر، تحقیق: محمد محی الدّین عبد الحمید، مصر: شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی وأولاده.
۲. ابن عاشور، محمد الطاهر. (۱۹۸۴م)؛ تفسیر التحریر والتنویر، ج ۷، تونس: الدار التونسیة للنشر.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم. (لاتا). لسان العرب. بیروت: دار صادر
۴. ابن هشام، عبدالله (لاتا)؛ مغنی اللیب عن کتب الأعاریب، علّق علیه: أبو عبدالله الجنوبی، ج ۱ و ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۵. ابن یعیش، یعیش بن علی. (لاتا)؛ شرح المفصل، بیروت: عالم الکتب.
۶. أبو السعود، محمد بن محمد العمادی (لاتا)؛ إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. الإشبیلی، بن عصفور (۱۹۸۰م)؛ ضرائر الشعر، تحقیق: السید ابراهیم محمد، الطبعة الأولى، بیروت: دار الأندلس.
۸. الألوسی، محمود أبو الثناء (لاتا). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۷ و ۸ و ۹، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹. إمرؤ القیس (۲۰۰۴م)؛ دیوان إمرؤ القیس، ضبطه: مصطفی الشافی، ط ۵، بیروت: دارالکتب العلمیة.

۱۰. الأندلسی، أبو حیان (۱۹۹۳م)؛ تفسیر البحر المحیط، الجزء الرابع، لبنان، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۱. الجنیدی، طه محمد (۱۹۹۸م)؛ التناوب الدلالي بین صیغ الوصف العامل، القاهرة: دار الکتب المصریة.
۱۲. الخضری، محمد أمين (۱۹۸۹م)؛ من أسرار حروف الجر فی الذکر الحکیم، ط ۱، القاهرة: مطبعة الأمانة.
۱۳. درباس، إیناس شعبان محمد (۲۰۱۰م)؛ التضمین بین حروف الجر فی صحیح البخاری، دراسة نحویة دلالیة، رسالة ماجستير فی الصرف والنحو، الجامعة الإسلامیة - غزة.
۱۴. درویش، محی الدین (۱۹۹۹م)؛ إعراب القرآن الکریم وبیانه، دار ابن کثیر للطباعة والنشر، دمشق - بیروت.
۱۵. الدرینی، محمود محمود (۲۰۰۱م)؛ التضمین والتناوب فی العربیة بین النظریة والتطبیق، الطبعة الأولى، مصر: دار الکتب.
۱۶. الرازی، فخر الدین (۱۹۸۱م)؛ التفسیر الکبیر، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفکر
۱۷. الزمخشری، جار الله أبی القاسم محمود بن عمر. (۱۹۹۸م)؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ج ۲ و ۳، الرياض: مکتبة العبیکان.
۱۸. السامرائی، فاضل صالح (۲۰۰۳م). معانی النحو. (الجزء الأول والثالث). شركة العاتک لصناعة الكتاب، القاهرة.
۱۹. السد، نور الدین (لاتا)؛ الأسلوبیة وتحلیل الخطاب، دراسة فی النقد العربی الحدیث (الأسلوبیة والأسلوب)، ج ۱، الجزائر: دار هومة
۲۰. سلیمان، فتح الله أحمد (۲۰۰۸م)، الأسلوبیة: مدخل نظری ودراسة تطبیقیة. القاهرة: دار الآفاق العربیة.
۲۱. الصابونی، محمد علی (۱۹۸۱م). صفوة التفاسیر. (ج ۳). دار القرآن الکریم، بیروت.
۲۲. الطباطبائی، محمد حسین (۱۹۹۷م)؛ تفسیر المیزان، ج ۸، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۲۳. الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر (۲۰۰۱م)؛ تفسیر الطبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، القاهرة: دار هجر.
۲۴. طبل، حسن (۱۹۹۸م)؛ أسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنیة، القاهرة: دار الفکر العربی.
۲۵. العسکری، أبو هلال (۱۹۹۷م)؛ الفروق اللغویة، ت: محمد إبراهيم سلیم، القاهرة: دار العلم والثقافة.

۲۶. فضل، صلاح (۱۹۹۸م)؛ علم الأسلوب مبادئه و إجراءاته، ط ۱، القاهرة: دار الشروق.
۲۷. القزوينی، خطیب (۱۹۹۳م)؛ الإيضاح فی علوم البلاغة، شرح و تعليق: محمد عبد المنعم خفاجی، الطبعة الثالثة، بیروت: دار الجیل.
۲۸. کوهن، جان (۱۹۹۹م)؛ النظرية الشعرية، ترجمه: أحمد درويش، الطبعة الرابعة، القاهرة: دار غريب.
۲۹. الموصلي، موفق الدين يعيش بن علي (۲۰۰۱م)؛ شرح المفصل للزمخشري، تحقيق: إميل يعقوب، الطبعة الأولى، بیروت: دار الكتب العلمية.
۳۰. الهاشمي، أحمد (۲۰۰۷م)، جواهر البلاغة، علق عليه: سليمان الصالح، دار المعرفة، بيروت، لبنان.
۳۱. الهيشري، الشاذلي (۱۹۹۱م)؛ «الالتفات في القرآن الكريم»، حويات الجامعة التونسية، جامعة تونس، العدد ۳۲، ص ۱۳۱-۱۷۲



The Aesthetics of Syntactic Deviation in *Surah At-Tawba*¹

Javad Mohammadzadeh²

Salahoddin Abdi³

Morteza Ghaemi⁴

Abstract

Deviation is one of the common terms in stylistics created as a result of leaving the normal form of language. This phenomenon occurs in different layers of language including "phonetics", "syntax", "lexical" and "semantics". The present paper, however, solely examined syntactic deviation, which means leaving the syntactic rules of the standard language. Since "alternation", "*tazmin*" and "*iltifāt*" frequently appear in *Surah At-Tawba*, and contribute to the "literariness" of a literary work, the present descriptive-analytical paper thus tried to examine these three devices. This paper mainly aimed to articulate the aesthetics and objectives of these deviating devices. Findings suggests that syntactic *tazmin* is more frequent than alternation and *iltifāt* and its aesthetics, in addition to avoiding repetition, is briefness of style and inclusiveness of meaning. Furthermore, three types of *iltifāt* (*mo'jami*=dictionary meaning, pronouns, and numbers) have been used in this surah, serving intentions such as emphasis, repetition-avoiding, and catching the audience's interest.

Keywords: *Surah At-Tawba*, stylistics, defamiliarization, syntactic *tazmin*, *iltifāto*.

1. Date Received: February 26, 2018 ; Date Accepted: July 24, 2018

2. PhD Student; Email: javadmohammadzadeh59@yahoo.com

3. Corresponding Author: Associate Professor; Email: s.abdi57@gmail.com

4. Professor, Faculty Member of Bu-Ali Sina University; Email: mortezaghaemi2@gmail.com